

به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

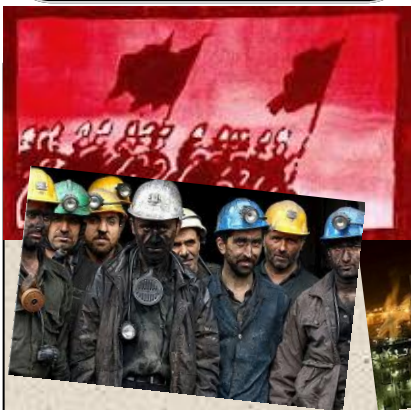
www.wsu-iran.org

شماره ۶۸، شنبه ۳۰ مهر ۱۳۹۰، ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱

نیاز جنبش کارگری کدام است

صفحه ۲

رضا مقدم



توطئه‌ی لشکر قدس در امریکا

سیاست تاز امریکا نسبت به
رژیم ایران رسمیت می‌یابد

ایرج آذرین

۱۶ اکتبر ۲۰۱۱

ماجرای توطئه لشکر قدس در خاک امریکا برای ترور سفیر عربستان در واشنگتن، مستقل از راست یا دروغ آن، چرخشی در سیاست امریکا نسبت به ایران را رسمیت می‌دهد. در هفته گذشته، نخست دادستان کل امریکا لشکر قدس و رهبران رژیم را رسماً متهم این توطئه شمرد. بعد هیلاری کلینتون اعلام کرد که امریکا تحریم‌های شدیدتری علیه ایران را اعمال خواهد کرد و از "جامعه بین‌المللی" هم می‌خواهد که چنین کند. و سرانجام شخص برک اوباما اعلام کرد که شواهد این توطئه را در اختیار دولت‌های بزرگ قرار داده تا اقدامات شدیدی را برای انزوای بین‌المللی ایران دنبال کنند، و افزود که برای تنبیه ایران از به کارگیری هیچ گزینه‌ای، یعنی حتی گزینه نظامی، روی گردان نیست. این آغاز سیاست تازه‌ای در قبال رژیم ایران است که طبعاً ظرف همین سه چهار روز اخیر طراحی نشده است. بنا به اطلاعات فاش شده در مطبوعات امریکایی، کاخ سفید از اواخر بهار گذشته اطلاع داشت که اف.بی.آی. فرد ایرانی تباری را بمنزله واسطه بین سپاه پاسداران و کارتل‌های مواد مخدر مکزیکی زیر نظر

در صفحه ۴

فعالین سوسیالیست و

کار مخفی

م. زنده‌رودی

۱۰ سپتامبر ۲۰۱۱

خیزش عمومی مردم در سال ۸۸ یک فرصت طلایی بود که جنبش سوسیالیستی از دست داد!

در این یکسال انبوه عظیمی از مردم روزانه در تظاهرات خیابانی فعال بودند امکانات خوبی وجود داشت برای متشکل شدن و برای متشکل کردن. زمانیکه هر روزه مردم یکدیگر را در خیابانها ملاقات میکردند با برنامه‌ها و

مشکلات کم و بیش مشترک. در شرایطی که بسیاری از جوانان برای مقابله با پلیس، لباس شخصی‌ها و گاز اشک‌آور و غیره.. گروه‌های کوچک همیاری درست کرده بودند. در شرایطی که پس از سی سال دوباره دلایل همدلی بین آحاد مردم بوجود آمده بود، دلایل روزمره‌ای چون: خواست آزادی بیان برای همه، توقف سرکوب، انهدام دیکتاتوری.. همه اینها برای کارگران، دلایل و همچنین بهانه خوبی بودند برای ابراز وجود و متشکل شدن، و حتی بسیاری از اینها مطالباتی بودند که بیش از همه مردم، طبقه کارگر نیاز بآنها را با گوشت و پوستش حس کرده بود ولی کارگران بعنوان یک طبقه در این یکسال شرایط آماده، یکسال شور و غلیان عمومی جامعه، حضور محسوسی نداشتند و در صفحه ۶

سؤال در مقابل درک رایج چپ از "بردن آگاهی" در میان کارگران درباره محتوای این "آگاهی" و نحوه آن است. عموم کارگران از میزان دستمزد، قرار دادهای سفید امضا، فقدان تشکل های مستقل و طبقاتی کارگری، کیفیت نازل و ناکافی بیمه و بهداشت و درمان و خلاصه از موقعیتی که در آن کار و زندگی می کنند شدیداً ناراضی هستند و یک لیست طولانی از مطالبات دارند. اگر ما با جنبش سراسری کارگری برای این مطالبات روبرو نیستیم دلیلش این نیست که کارگران آگاه نیستند و باید آگاهی درباره مزیت افزایش دستمزد و لزوم مبارزه برای آن را به میان کارگران برد. بنابراین موضوع این نیست که کارگران چه مطالباتی باید داشته باشند که نیاز به "آگاهی" باشد. مسئله چگونگی رسیدن به مطالباتی است که اکثریت کارگران هم اکنون دارند. مسئله یافتن راهها و روشهای مبارزاتی است که با اتکا به آن کارگران در شرایط فعلی بتوانند به مطالبات خود برسند. به عبارت دیگر آنچه جنبش کارگری کم دارد آگاهی نسبت به مطالبات خود نیست بلکه کمبود استراتژی مناسبی است که فعالین جنبش کارگری بر سر آن به توافق رسیده باشند تا در پرتو آن جنبش کارگری را برای رسیدن خواستهای متحد و متشکل کنند. امر تدوین استراتژی نیز در گرو تحلیل از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه، نقاط قوت و ضعف طبقه کارگر و همچنین موقعیت صاحبان سرمایه و صنایع و دولت حامی آنها و غیره است. اگر مجاز باشیم که با عبارات مقاله "پیرامون مسائل و معضلات..." حرف بزنیم و طبقه کارگر ایران را "طبقه در خود" بدانیم عبور از این مرحله و تبدیل شدن به "طبقه برای خود" در گرو "افزایش آگاهی"

کرد. به همین دلیل ترجیح این است که بحث موانع ذهنی و عینی حضور جنبش کارگری در مقاله "جایگاه روز کارگر ۹۰ در مبارزه کارگران" ادامه یابد و در این مقاله در چند قسمت تنها به نکات دیگر نوشته "پیرامون مسائل و معضلات جنبش کارگری امروز" اشاره شود.

بخش اول: آگاهی یا استراتژی

مطلب "پیرامون مسائل و معضلات..." مسائل مورد نظر خود را در ۸ مورد دسته بندی کرده است که مجموع آنها را می توان زیر عنوان موانع ذهنی و عینی به صحنه آمدن طبقه کارگر برای اعمال هژمونی بر جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران دسته بندی کرد. "طبقه در خود" یکی از عناوین هشتگانه "پیرامون مسائل و معضلات..." است که از جمله بعنوان علت فقدان تشکل های کارگری در ایران بیان شده است. توضیح علل معضلات و مسائل جنبش کارگری ایران با عبارات "طبقه در خود" و "طبقه برای خود" در اغلب موارد راه حلی جز تلاش برای "آگاهی" مرسوم مورد نظر چپهای غیر کارگری در میان کارگران پیش پای فعالین جنبش کارگری نمی گذارد.

بحث مفصل درباره درک مرسوم چپ غیر کارگری از "بردن آگاهی" به میان کارگران را طبعاً باید به فرصت دیگری موکول کرد. مختصر اینکه رفع معضلات فعلی جنبش کارگری با راه حل "آگاهی" راه حل مرسوم در چپ ایران است و نویسندگان "پیرامون مسائل و معضلات..." در نوشته خود تفاوتشان را با این درک مرسوم چپ توضیح نداده اند و البته باید منتظر بود. واضح است که آگاهی بخشی جدایی ناپذیر از فعالیت سوسیالیستها در میان کارگران است اما

نیاز جنبش کارگری کدام است

رضا مقدم - ۲۸ شهریور ۱۳۹۰

مطلب "پیرامون مسائل و معضلات جنبش کارگری امروز" که "چکیده ی بحث و تبادل نظر عده ای (۱۲ نفر) کارگر شاغل و بازنشسته ای است که سال های طولانی در بخش های مختلف صنعت کار و زندگی کرده اند" یکی از جدی ترین نوشته هایی است که پس از عروج اعتراضات مردم ایران در تابستان ۱۳۸۸ توسط فعالین جنبش کارگری داخل منتشر شده است. این نوشته "حضور طبقه کارگر با هویت و آرایش طبقاتی خویش" در برآمد عظیم اجتماعی مردم ایران را ضروری می داند و می کوشد تا دلایل این عدم حضور را بررسی کند و راه حلی برای برون رفت از آن بیابد. به این اقدام با ارزش باید ارج گذاشت و این مباحث را تا دستیابی به نتیجه ای مطلوب ادامه داد. باشد تا این مباحثات جناح چپ جنبش کارگری را حول تحلیل از اوضاع سیاسی و اقدامات و سیاستهایی که باید برای بسیج طبقه کارگر در دستور بگذارد متحد و منسجم کند.

در همین زمره مقاله "جایگاه روز کارگر ۹۰ در مبارزه کارگران" که فعلاً تنها دو قسمت آن در نشریه کارگر امروز شماره های ۵ و ۶ آمده و در شماره های بعد ادامه خواهد یافت دقیقاً همین هدف را دنبال می کند که نشان دهد چگونه می توان موانع اعمال هژمونی طبقه کارگر بر جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران را رفع

Postfach 940166
60459 Frankfurt
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است.

به پیش! در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.



نیازهای جنبش کارگری کدام است

کارگران توسط "عناصر آگاه" و مطابق درک رایج در چپ نیست بلکه نیازمند بحث و جدل فعالین جنبش کارگری برای اتحاد حول یک استراتژی مبارزاتی است که طبقه کارگر را با همین آگاهی و با همین کوهی از مطالبات بی پایانی که فی الحال دارد متحد کند و برای هژمونی بر جنبش آزادیخواهانه مردم ایران به صحنه بیاورد. اگر منظور از "آگاهگری" آشنا کردن کارگران با این تحلیلها و متحد کردن آنها حول یک استراتژی معین برای دستیابی کارگران به مطالباتشان است طبعا راه حلی درست و کارساز است.

برخلاف بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی که طبقه کارگر و جنبش کارگری در آنها قبل از شکل گیری عقاید سوسیالیستی وجود داشته اند، در ایران عقاید سوسیالیستی حتی قبل از شکل گیری طبقه کارگر بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه حضوری قدرتمند و جدی دارد. به این اعتبار جنبش کارگری ایران و فعالینش از همان ابتدای پیدایش خود با عقاید سوسیالیستی آشنا بوده و هستند و از جمله خواهان تشکلهای مستقل طبقاتی و حق اعتصاب اند. اما همواره فقط زمانی توانسته اند تشکلهای مورد نظر خود را ایجاد کنند و نسبتا آزادانه دست به اعتراض و تظاهرات و اعتصاب بزنند که دولت و رژیم حاکم ضعیف بوده اند مانند دوران ملی شدن صنعت نفت در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی و انقلاب ۵۷. طبعا این بدان معنا نیست که کارگران در دورانی کوتاه نسبت به لزوم داشتن تشکل و حق اعتصاب آگاه بودند و استقرار مجدد اختناق باعث شد تا کارگران ناآگاه شوند و تشکل و حق اعتصاب را نالازم بدانند. مانع ایجاد تشکل کارگری در ایران اختناق و دیکتاتوری و برتری قدرت ارگانها نظامی و امنیتی رژیم های حاکم بر قدرت جنبش کارگری و فعالین آن است. بین فقدان سنت و فرهنگ تشکل پذیری در طبقه کارگر ایران و عدم آگاهی کارگران به لزوم تشکل تفاوت بسیاری است و مناسفانه حتی بعضی از فعالین جنبش کارگری هم تفاوت آنها تشخیص نمی دهند. جنبش کارگری ایران به لزوم داشتن

تشکل کاملا آگاه است اما فاقد سنت و تجربه عملی تشکل پذیری است. کارگران ایران فرهنگ و سنت تشکل پذیری را باید در عمل فرا گیرند و این نیازمند فرصت برای ایجاد تشکل و آشنا شدن کارگران با روشها، سنت ها و پیچ و خم های حرکت متشکل در عین داشتن اختلاف نظر و مباحث پر حرارت درونی است. کم نیستند فعالین جنبش کارگری ایران که با مواجهه با اولین نامالیقات کاملا طبیعی یک حرکت متشکل نوپا خسته و بی طاقت میشوند و به فعالیت فردی رو می آورند که نتیجه سرخوردگی از فقدان یک سنت و فرهنگ تشکل پذیری است نه بی اعتقاد شدن به حرکت متشکل و فراموش کردن ضرورت تشکل. نگاهی به تجربیات فعالین کارگری که در ده ساله گذشته فعالیت در یک تشکل کارگری (چه تشکل کارگران پیشرو نظیر کمیته پیگیری و هماهنگی و چه تشکل توده ای نظیر واحد و هفت تپه) را تجربه کرده اند و در عین نامالیقات و بحثهای تند و پر حرارت درونی مانع از فروپاشی تشکل نوپای مربوطه شده و تجربه آموخته اند بخوبی این تفاوت را نشان میدهد. چه بسا کارگرانی که به لزوم حق تشکل واقفند اما نمی دانند از کجا باید شروع کنند و چگونه کارگران را برای ایجاد تشکل آماده کنند. آشنا شدن با جزئیات چگونگی ایجاد تشکل سندیکای واحد و هفت تپه بخوبی نشان میدهد که آگاهی کارگران به لزوم داشتن تشکل تازه شروع فعالیت برای سازمان دادن حرکت کارگران برای ایجاد تشکل و چگونگی حفظ آن هنگام مباحث پر حرارت ناگزیر درونی و حملات رژیم است. جنبش کارگری ایران خواهان تشکل های طبقاتی و مستقل خود است و عظمت کار و خلاقیت کارگرانی که دست اندر کار ایجاد سندیکای هفت تپه و واحد شدند سازمان دادن مجموعه اقداماتی بود که توانست حرکت خود را بر شرایط آن روز ایران متکی کنند تا این دو تشکل کارگری ساخته شوند. فرهنگ و سنت تشکل پذیری در دل مبارزه و عمل مشترک در میان کارگران عمومیت می یابد.

ادامه دارد

بهرام رحمانی زیر آوار ...

است نجات بخشد.

جمهوری اسلامی، بی آینده و دچار بحران است. همین امر، انگیزه همیشگی این رژیم را در سرکوب و هجوم به همه عرصه های زندگی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم ایران تشکیل می دهد. سیاست جمهوری اسلامی در هجوم به عرصه آزادی بیان، به عنوان یک زمینه روشن و تابناک در مبارزات اجتماعی مردم ایران نیز دارای همین انگیزه است. به ویژه اکنون که در جامعه ما مبارزات دانشجویی و کارگری در اوج تازه ای به پیش می رود و اعتصاب دلاورانه کارگران پتروشیمی ماهشهر و مبارزات دانشجویان در برخی از دانشگاه های کشور، برای احقاق حقوق حقه خود و در راستای آزادی بیان، تشکل و سازمانیابی شان ادامه دارد و دیگر کارگران جامعه ما نیز زیر بی رحمانه ترین هجوم ها دست به مبارزه ای سرنوشت ساز زده اند؛ طبعا وجدان بیدار روزنامه نگاران و هنرمندان و نویسندگان در دفاع از این مبارزات، آوردگامی ست که صدا و سیما تپه دستان جامعه ما را به نمایش می گذارد و هم دلی همگان را برای فروپاشی نظم عقب مانده جمهوری اسلامی برمی انگیزد.

هجوم مداوم به روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و فعالین عرصه های گوناگون جنبش های اجتماعی، سیاست همیشگی رژیم جمهوری اسلامی ست و این سیاست، همواره از سوی همه انسان های آزادی خواه و برابری طلب محکوم شده است.

کانون نویسندگان ایران در تبعید نیز در همین راستا، سلطه و هجوم آزادی کش جمهوری اسلامی را محکوم می داند و در افشای این سیاست نامردمی از پا نخواهد نشست.

کانون نویسندگان ایران در تبعید ۱۴ مهر ماه ۱۳۹۰

۲ - نشانی وبلاگ فرزاد کمانگر که بهرام رحمانی وی را بعنوان معلم جانباخته فرزاد کمانگر جعل کرد تا از شعرش علیه ما استفاده کند.

وی در معرفی خودش نوشته است که: "نامم را براندم فرزند نهاد و نام خانوادگیم برگرفته از نام طایفه ای بزرگ در کردستان است. در سال های جنگ و خون در سنجج به دنیا آمدم در کامیاران بزرگ شده ام و در حال حاضر در شهر سنجج زندگی میکنم.

لیسانسم مهندسی صنایع است و در حال حاضر دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت اجرایی هستم. به فلسفه و ادبیات علاقه زیادی دارم/همیشه مینویسم اما نشانه اشکوارا .

برای آنانی که میخواهند مرا بشناسند!"

<http://www.sorodekhashm.blogfa.com/post-39.aspx>

توطئه‌ی لشکر قدس در آمریکا

دارد، و دستکم از اوایل ماه سپتامبر، که وزارت دادگستری مظنون را به اتهام شرکت در توطئه برای ترور سفیر سعودی بازداشت کرد، دولت آمریکا کاملاً در جریان پرونده این توطئه بوده است. (۱)

ولی فقیه سید علی خامنه‌ای، که دولت آمریکا رسماً اعلام کرده این توطئه با اطلاع و تأیید او بوده، ماجرا را انکار کرده است. در مطبوعات آمریکا نیز بحث بر سر واقعی یا ساختگی بودن توطئه ترور سفیر عربستان سعودی گرم است؛ هرچند منتقدانی که قصد چنین توطئه‌ای از جانب رژیم ایران را بعید می‌شمارند نیز می‌پذیرند که سپاه پاسداران، به یمن کنترل ورود تریاک از افغانستان به ایران (بنا به آمار خود رژیم ۸۵ درصد کل تریاک توقیف شده در سطح جهان توسط ایران ضبط می‌شود)، اکنون مدتی است که تأمین کننده تریاک برای کارتل‌های مواد مخدر مکزیکی است. (۲) واقعیت ماجرا هرچه باشد، جایگاه سیاسی اتهام اخیر دولت آمریکا به سپاه پاسداران و شخص خامنه‌ای را از تحقیق در راست یا دروغ اتهام توطئه نمی‌توان بازشناخت. همانطور که اهداف سیاسی کشمکش ایران و غرب را در یک دهه اخیر نمی‌شد از باریک شدن در "حق ایران" در دستیابی به انرژی هسته‌ای یا حقانیت تعابیر حقوقی مختلف از "معاهده ان پی تی". تشخیص داد. (۳)

اکنون نیز، توطئه ترور سفیر سعودی علتی نیست که آمریکا را به اتخاذ چنین موضع تعرضی‌ای نسبت به حکومت ایران سوق داده، بلکه مقامات دولت آمریکا چنین توطئه‌ای را دست بالا موقعیت یا بهانه مناسبی برای رسمیت دادن به سمتگیری جدیدشان نسبت به حکومت ایران یافته‌اند. حتی پیش از اعلام کشف توطئه ترور سفیر سعودی نیز زمره تحریم بانک مرکزی ایران (که تجارت خارجی را برای ایران بسیار دشوار خواهد کرد) بلند شده بود. با این خبر هم درز کرده بود که گزارش آتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برنامه هسته‌ای ایران را واجد سمتگیری نظامی بازمی‌شناسد. همچنین چند هفته پیش احمدی نژاد، در آخرین سفرش به نیویورک برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل، پیشنهاد تازه‌ای برای مبادله سوخت هسته‌ای برای نیروگاه تحقیقات پزشکی ایران در قبال خودداری ایران از تغلیظ اورانیوم بیش از ۵ درصد را چند بار تکرار کرد، ولی با بی‌اعتنایی کامل مقامات آمریکا روبرو شد. با

طرح پرونده توطئه ترور سفیر عربستان در خاک آمریکا، اکنون دولت آمریکا مسأله انرژی هسته ایران را، که مدتهاست روکش دیپلماتیک کشمکش سیاسی ایران و دولت‌های غربی را شکل می‌داد، به تمامی دور می‌زند و توجیه سیاست تعرضی خود را از سابقه و پیچیدگی‌های پرونده هسته‌ای ایران قطع می‌کند. چه چیزی دولت آمریکا را به اتخاذ این سیاست جدید سوق داده است؟

در پی ناکامی‌های نظامی دولت بوش در افغانستان و عراق، اوپاما از جمله با وعده انتخاباتی "توافق دیپلماتیک با ایران" ریاست جمهوری‌اش را آغاز کرد. قصد دستیابی به یک توافق بزرگ با حکومت ایران یک ضرورت عمومی سیاست جهانی آمریکا در پی ناکامی نوکان‌ها بود، و دولت اوپاما در پی گیری این سیاست چنان جدی بود که، همگان به یاد داریم، حتی در گرماگرم تظاهرات اعتراضی در تهران در سال ۱۳۸۸، سکوت را بیش از حد قابل پذیرش برای افکار عمومی آمریکا و جهان ادامه داد. چند ماه بعد، حتی توافقنامه هسته‌ای میان نمایندگان دولت احمدی نژاد و دولت‌های غربی امضا شد، و تنها زیر فشار تداوم جنبش توده‌ای در ایران، که به درستی سازش بزرگ با غرب را عاملی برای تشدید سرکوب در داخل می‌دید، این توافقنامه پذیرش "ذلت" لقب گرفت و خامنه‌ای ناچار از قبول آن سر باز زد. آنچه اوپاما را (و نه فقط اوپاما، بلکه سیاست خارجی آمریکا را علی‌العموم) به ترک مسیر سازش با حکومت ایران و اعمال فشار جدی به آن ناگزیر می‌کند، تحولات بزرگ در عرصه سیاست جهان و منطقه خاورمیانه در هشت نه ماه گذشته است.

بروز انقلاب در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه به همه جهان نشان داده است که نظم اجتماعی و سیاسی تاکنونی متزلزل شده است و تغییر اجتناب‌ناپذیر است. مشخصاً دولت آمریکا با آغاز انقلاب مصر این واقعیت را پذیرفت که هم دوام رژیم‌های متحد به شکل سابق ناممکن شده است و هم نظام سیاسی منطقه‌ای خاورمیانه می‌رود تا به طور برگشت‌ناپذیری تغییر کند. نفس همین امر دولت آمریکا را، و همه قدرت‌های امپریالیستی را، و می‌دارد که اولاً سیاست خود را با تغییرات اجتناب‌ناپذیر منطبق کنند، و ثانیاً به هر وسیله مقهور در پی مداخله جویی بر آیند و چه بر شکل‌گیری رژیم‌های تازه در این کشورها و چه بر شکل‌گیری نظام سیاسی منطقه‌ای تأثیر بگذارند. تشدید رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی برای تأثیر گذاردن بر تحول انقلابی این کشورها به نوبه خود دولت آمریکا را از اتخاذ سیاست جدید و فعالی در

قیال منطقه خاورمیانه ناگزیر می‌کند. چرخش دولت آمریکا از سیاست "توافق دیپلماتیک با ایران" اوپاما در سال ۲۰۰۸ تا "انزوای بین‌المللی و تنبیه ایران" که اکنون به مناسبت یا به بهانه توطئه ترور از جانب لشکر قدس رسمیت می‌یابد، ضرورتی ناشی از تحولات بزرگ جهانی و منطقه‌ای است. این سیاست جدید چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

اهداف سیاست تازه آمریکا نسبت به ایران قطعاً تأثیر گذاردن بر تحولات سیاسی بسیار محتمل‌آتی در خود ایران را در بر می‌گیرد، اما به نظر می‌رسد که دستکم هدف فوری سیاست آمریکا بیش از آنکه تأثیر گذاردن بر سیر رویدادها در خود ایران باشد کل منطقه خاورمیانه را مد نظر دارد، و در ادامه مقاله تنها به همین مهمترین مولفه می‌پردازیم.

با سقوط مبارک یک پای اصلی نظام منطقه‌ای که موقعیت اسرائیل را تضمین می‌کرد قطع شد. در بحرین تنها با مداخله نظامی عربستان بود که انقلاب به عقب رانده شد، و بازگشت امواج انقلابی کاملاً محتمل است. در یمن اکنون علی عبدالله صالح به ناگزیر پذیرفته که خواهد رفت، بی‌آنکه خطوط اصلی چهره رژیم آتی ابداً روشن باشد. در سوریه نیز، علیرغم روابط خصمانه آمریکا و حکومت بعثی سوریه، نفس ناروشن بودن رژیم جایگزین موجب نگرانی فراوان اسرائیل از تداوم جنبش انقلابی است. انقلاب‌ها، حتی انقلاب‌های نیمه موفق و ناموفق، بنا به ذات خود نظام منطقه‌ای را متزلزل می‌کنند. در ده ماه گذشته، سیاست منطقه‌ای پیشین آمریکا موضوعیت خود را تماماً از دست داده است، بی‌آنکه آمریکا سیاست جامع جدیدی را متناسب با اوضاع جدید دنبال کند. در چنین خلأیی، دو حکومت ارتجاعی بشدت متفاوت منطقه، عربستان و اسرائیل، بیش از هر رژیم نگران نظام آتی منطقه‌ای هستند، و از آغاز جنبش‌های انقلابی در شمال آفریقا و خاورمیانه ناگزیر بوده‌اند که سیاست‌های خود را بدون قرار گرفتن در متن سیاست عمومی ناموجود حامی اصلی خود، دولت آمریکا، دنبال کنند. این امر، مثلاً در مورد لشکرکشی عربستان به بحرین، و به ویژه در مورد سیاست منفی دولت نتانیاهو در قبال مذاکره با محمود عباس (دست‌نشانده دیگر آمریکا)، تا همین جا به دولت آمریکا زیان سیاسی بسیاری رسانده است. آمریکا ناگزیر از طرح و اتخاذ یک سیاست فعال در قبال منطقه خاورمیانه است.

از زاویه اعاده نظام امپریالیستی در خاورمیانه، تنها عامل ثبات بخش اکنون عروج دولت ترکیه به منزله قدرت فائده منطقه است؛ اما بدون اعمال قدرت آمریکا در

توطئه‌ی لشکر قدس در امریکا

محور خود دارد، و در ادامه و اتخاذ خود صافی از کشورهای عربی را در قبال ایران در منطقه شکل خواهد داد.

بنا به همه اینها، سیاست جدید اعلام شده دولت امریکا نسبت به حکومت ایران بسیار جدی است. دولت امریکا، در تلاش برای حفظ نفوذش بر منطقه خاورمیانه، که بیش از نیم قرن است منطقه نفوذ رسمی اش بوده است، ناگزیر است در شکل دادن به نظام جدید منطقه ای و سیر رویدادها در کشورهای مواجه با انقلاب مداخله کند. برخلاف ده سال گذشته، که کشمکش بر سر "پرونده هسته ای ایران" از هر دو سو بهانه ای برای تعیین میزان سهم ایران متناسب با قدرت واقعی او بود، این بار سیاست جدید با بهانه "توطئه ترور" تا تضعیف کامل قدرت اقتصادی و نظامی ایران ادامه خواهد یافت. نه فقط تحریم های اقتصادی سخت تر، که بنیة اقتصادی ایران را آشکارا تضعیف کند، بلکه حملات محدود نظامی نه فقط برای تخریب تأسیسات هسته ای، بلکه برای تضعیف اساسی قدرت نظامی ایران کاملاً محتمل است.

مداخله امریکا، و سایر قدرت های امپریالیستی، در منطقه خاورمیانه یک پدیده قابل انتظار در دوران انقلابی است. این بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری، و همزمان بحران نظام سیاسی امپریالیستی جهان است که در پایه ای ترین سطح موجد شرایط انقلابی در این کشورها بوده است. همانطور که در جای دیگری به تفصیل بررسی کرده ایم، اساساً مکانیزم انتقال بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری به کشورهای پیرامونی، همچون کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه، چیزی نیست جز تمامیت نظام اقتصاد-سیاسی امپریالیستی جهان. (۵) از این زاویه، سیاست جدید دولت امریکا نسبت به رژیم ایران، با تحریم های اقتصادی شدید و فشار سیاسی و حتی نظامی، یک مکانیزم مشخص انتقال بحران جهانی سرمایه داری به کشوری مثل ایران است. فشار سیاست جدید امریکا بحران را در ایران گسترش می دهد.

در نخستین گام، تشدید تحریم اقتصادی بیشک زندگی توده مردم ایران را دشوارتر از آنچه هست خواهد کرد. از لحاظ سیاسی، پی آمد سیاست تعرضی جدید امریکا نسبت به رژیم ایران آشفته‌گی در حکومت را دامن می زند و بحران حکومتی را تشدید می کند. اکنون باید روشن باشد که بحران حکومتی ایران نه مولود جدال جناح "اصلاح طلب" و "اصول گرا"، بلکه ناشی از ناتوانی حکومت اسلامی ایران در مواجه با بحران سرمایه داری است، که به نوبه خود تجزیه مداوم بدنه رژیم به جناح ها را سبب شده است. راه حل مشترک همه جناح

منطقه هیچ دلیلی وجود ندارد که دولت ترکیه تماماً بمنزله نایب دولت امریکا عمل کند و سیاست های مورد نظر امریکا را پیش ببرد. چرا که دولت ترکیه نیز جاه طلبی های منطقه ای خود را دارد، و با امتناع دولت های بزرگ اروپائی از پذیرش ترکیه در اتحاد اروپا، و به ویژه با بحران اقتصادی اروپا، اکنون جاه طلبی های ترکیه در خاورمیانه و فراتر از آن بشدت تقویت شده است. تأثیر رقابت امپریالیست ها را، که با تضعیف موقعیت امریکا در نظام امپریالیستی جهانی و بر متن بحران اقتصادی جهانی سرمایه داری تشدید شده است، در جای دیگری به تفصیل بررسی کرده ایم. (۴) همه این عوامل، دولت امریکا را ناگزیر می کند که هرچه زودتر سیاست اثباتی فعالی را در خاورمیانه اتخاذ کند.

اهداف سیاست جدید دولت امریکا در قبال حکومت ایران را می باید در چنین متنی بررسی کرد. یک مولفه مهم چنین سیاستی، خنثی کردن ایران به منزله یک مدعی قدرت فائده در منطقه است. امریکا تنها وقتی می تواند آمیدی به حفظ نفوذ خود در منطقه خاورمیانه داشته باشد که بتواند در شکل دادن به نظم جدید منطقه ای، و این یعنی تعیین قدرت فائده منطقه ای، فعالانه نقش سیاسی و حتی نظامی ایفا کرده باشد. هدف فوری سیاست امریکا در قبال ایران، تضعیف قدرت اقتصادی و نظامی رژیم ایران تا به آن حد است که برای همه کشورهای منطقه آشکار شود ایران نخواهد توانست به منزله یک قدرت منطقه ای عرض اندام کند. بدون چنین امری، امریکا آمیدی به تأثیر گذاردن بر سیر رویدادهای انقلابی در کشورهای منطقه نمی تواند داشته باشد. بدون چنین امری امریکا نخواهد توانست دولت اسرائیل را، که در هراس از نفوذ سیاست های ایران در منطقه مدتهاست در قبال امریکا گردنکشی می کند و هر از گاه قصد خود به بمباران تأسیسات هسته ای ایران را اعلام می کند، کنترل کند. بدون چنین امری، امریکا نمی تواند مبتکر چنان راه حلی برای مسأله فلسطین باشد که هم موقعیت و امنیت اسرائیل را حفظ کند و هم بتواند رژیم های عرب را راضی کند؛ رژیم هایی که، حتی وقتی رژیم های جدیدی نیستند، بر متن خیزش توده مردم عرب ناگزیر اند نسبت به افکار عمومی خود حساس باشند. از این رو، تصادفی نیست که سیاست جدید امریکا نسبت به رژیم ایران اکنون به مناسبت "توطئه ترور سفیر عربستان" رسمیت می یابد؛ یعنی در شکلی که تضاد رژیم ایران با عربستان را در

های رژیم ایران برای مقابله با بحران اقتصاد ایران، تلاش برای تمحیل خود به قدرت های بزرگ جهانی و دولت های منطقه بمنزله قدرت فائده منطقه ای بوده است؛ تا به یمن این جایگاه سیاسی بتوانند موقعیت اقتصادی ممتازی در بازار جهانی بیابند و بن بست اقتصاد ایران را پایان دهند. نه فقط بحران جهانی سرمایه داری اکنون چشم انداز ادغام در بازار جهانی را تیره کرده است، بلکه در دو سه سال گذشته، نخست با خیزش توده ای در ایران، و سپس با انفجار انقلابی در کشورهای عربی، شانس حکومت ایران برای ایفای نقش قدرت فائده منطقه ای بشدت کاهش یافته است. فشار جدید و جدی سیاست امریکا، موجب واگرایی بیشتر در میان نهادها و مسولان و سران رژیم در عرضه راه برون رفت از بحران خواهد شد و بحران حکومتی را به طور کیفی تشدید خواهد کرد. (۶) بر متن تشدید بحران حکومتی، امکان خیزش انقلابی توده کارگران و زحمتکشان بیش از پیش گشوده می شود؛ و پیروزی انقلاب کارگران و زحمتکشان تنها راه غلبه بر تضییقات اقتصادی ای است که بحران سرمایه داری و تشدید تحریم های امپریالیستی بر توده تهیدست تمحیل می کند.

زیرنویس ها:

Joby Warrick, "Investigators initially (1 doubted plot had Iran ties", October 12 2011, http://www.washingtonpost.com/blogs/checkpoint-washington/post/us-initially-doubted-plot-had-iran-ties/2011/10/12/gIQA2HUdfL_blog.html?hpid=zl

(۲) برای نمونه هایی از شک در واقعی بودن این توطئه نگاه کنید به مقالات مربوط به این ماجرا در سایت www.counterpunch.org؛ در مورد فروش مواد مخدر از جانب سپاه پاسداران به کارتل های مکزیکی نگاه کنید به:

Gareth Porter, "More Sting than Plot", Counterpunch, 14-16 October 2011, <http://www.counterpunch.org/2011/10/14/more-sting-than-plot>

(۳) در این مورد نگاه کنید به، ایرج آذرین، "بحران هسته ای، آینده رژیم اسلامی، و آینده اپوزیسیون ایران"، بارو، شماره ۲۲، اردیبهشت ۱۳۸۵.

(۴) نگاه کنید به، ایرج آذرین، "کهنه و تازه امپریالیسم در لیبی"، به پیش، شماره ۶۷، ۲۰ شهریور ۱۳۹۰.

(۵) نگاه کنید به، "ایران در عصر بحران و انقلاب"، بارو، شماره ۲۵، اسفندماه ۱۳۸۹.

(۶) برای تفصیل این نکات نگاه کنید به مرجع پیشین، به ویژه ص ۲۴-۲۱، ص ۳۴-۳۲.

در خلال تمام این پروسه هر جنبش محلی کارگران، محتاج یک نیروی محرک مخفی است که رژیم سرکوبگر بآن دسترسی نداشته باشد، نیروی که ادامه‌کاری رهبری جنبش را تضمین می‌کند، کار ارتباطات از هم گسیخته در اثر اعمال سرکوب را سامان می‌دهد، برای قدم‌های بعدی چاره‌جویی می‌کند و همواره میکوشد نیروی کارگران را که تنها ضامن دفاع از جنبش است بنحوی در صحنه مبارزه فعال نگه‌دارد و با روشن نگه‌داشتن شعله اعتراض و مقاومت، نوید ادامه مبارزه باشد، نوید بیهوده نبودن کوشش‌های تابحال و امید به پیروزی. این نیروی محرک مخفی، هسته فعالین سوسیالیست ماست.

این تشکل فعالین سوسیالیست، با استراتژی و تاکتیک مشخص متکی بر یک برنامه حزبی، تجربیات و راه‌حل‌خویش از مسائل و معضلات گام به‌گام مبارزه را در اختیار کارگران می‌گذارد. تمام این پروسه فعالیت باید بدون شناساندن هویت فعالین این هسته صورت بگیرد. تضمین ادامه کاری این تشکل، مخفی‌کاری جدی آن است! نه به این معنی که افرادش در خانه تیمی زندگی می‌کنند بلکه این رفقا نباید از بقیه توده کارگران قابل تشخیص باشند. یعنی، نه بعنوان رهبران علنی و یا حتی کارگران پیشرو، بلکه بصورت نمونه توده کارگران دیده‌شوند. هسته‌ای که فعالینش هم نشریه و تراکت چاپ و پخش میکنند و هم در اعتراضات کوچک و بزرگ جای خالی فعالین علنی را بعهده می‌گیرند! در واقع دیگر یک هسته مخفی نیست. اگر محیط کار ما فعال علنی ندارد، اگر در حال حاضر از رهبران علنی مورد نیازش محروم است.. کار مخفیانه، مداوم و صبورانه هسته مخفی سوسیالیست، ضامن عروج رهبران علنی کارگران در آینده خواهد بود.

نقطه اتکای یک حزب سوسیالیست و کارگری، در مسیر گسترش آگاهی و متشکل کردن آحاد طبقه برای

کارگری، می‌توان ضرورت روی آوردن به کار مخفی را نتیجه گرفت؟

برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و بالطبع عالیترین و آگاهترین نماد متشکل این جنبش یعنی حزب سوسیالیست، ارزیابی وضعیت مبارزه طبقاتی بصورت شرایط انقلابی و یا شرایط غیر انقلابی، مسئله مهمی است که بلافاصله بر انتخاب تاکتیک‌های مناسب مبارزه تأثیر خواهد گذاشت. همچنین است، تدافعی یا تهاجمی بودن جنبش کارگری که بلافاصله در تاکتیک‌های حزب بصورت عقب‌نشینی با کمترین تلفات مادی و معنوی و یا تعرض با حداکثر قدرت و امکانات منعکس می‌شود. ولی برای همین حزب سوسیالیست، در هر شرایط انقلابی، غیرانقلابی، تدافعی و یا تهاجمی، داشتن هسته‌های مخفی حزبی مثلاً در کارخانه یا هر محله کارگری و بطور کلی فعالیت مخفی، جزو واجبات امر مبارزه است.

سرمایه‌داری حتی در مناطقی که وانمود میکند دموکرات است (مثلاً در آمریکا و اروپا) و آزادی بیان و تشکل و اعتراض را تحمل می‌کند! به همه این مسائل کاملاً حساس است و در صورت مشاهده جدی شدن یک خطر (مثلاً جدی شدن نوعی از اعتراض، توده‌ای شدن شعارها و غیره ..) بی‌محابا و بدون رودربایستی سرکوب علنی را آغاز میکند. گرچه پیروزی یا شکستش بستگی به قوت و ضعف جنبش دارد، ولی فعالین سوسیالیست و همچنین رهبران علنی جنبش مزبور اولین کسانی هستند که شمشیر سرمایه بر سرشان فرود می‌آید. در ابتدا رژیم میکوشد با بگیر و ببند و حتی کشتن چند نفری قال قضیه را بکند. حتی در برخی کشورها مثل ترکیه یا کلمبیا، این کار را با ترور و بی‌سروصدا انجام میدهند، زیرا با گسترش سرکوب و بگیر و ببند عمومی ممکن است یک اعتراض محلی به یک بحران سیاسی سرتاسری مبدل شود که کنترل آن بساده‌گی ممکن نیست.

فعالین سوسیالیست و کار مخفی

با وجود تلفات و هزینه‌ای که پیشروان انقلابی طبقه کارگر بطور پراکنده و در خلال شرکتشان در این جنبش پرداختند، قادر نشدند مهر مطالبات طبقاتی کارگران را بر جنبش مزبور بکوبند. مشکل چه بود؟

وجود برخی نظرات نادرست در میان فعالین سوسیالیست، فقدان استراتژی و تاکتیک مبتنی بر برنامه حزبی در بین فعالین جنبش کارگری و یا، پراکنده‌گی نظری در میان فعالین علنی جنبش کارگری... بهر رو این‌ها بعضی از عوامل سبب‌ساز این عقب ماندن بودند، ولی تردیدی نیست که: "بذر نکاشته را وقت درو، انتظار حاصلی نیست".

با اوج گرفتن سرکوب و دستگیری و اعمال خشونت گسترده توسط رژیم اسلامی، فعالین جنبش کارگری، به این نتیجه درست رسیدند که در شرایط جدید، امکان فعالیت علنی بسیار محدود و خطرناک شده است. اکنون این سؤال مطرح می‌شد که: "با توجه به اهمیت حفظ ادامه‌کاری در جنبش، آیا لازم نیست که بخشی از این فعالین به فعالیت مخفی روی آورند؟"

این سؤالی واقعی بود حاکی از یک خلاء واقعی! خلانی که در نبود حزب سوسیالیستی طبقه کارگر که با سازمان دادن فعالیت علنی در کنار فعالیت مخفی و سپس تلفیق و یا ایجاد هماهنگی بین این دو شیوه فعالیت (تلفیق فعالیت علنی و مخفی * زمینه را برای یک انقلاب کارگری مهیا کند، بناچار و با زبانی ناپخته بیان می‌گشت. حتی در گوشه و کنار جنبش چپ نیز مباحثاتی دال بر تدافعی بودن جنبش کارگری و لزوم بازگشت به کار مخفی آغاز شد. مسئله این بود که آیا از فرض تدافعی بودن یا تهاجمی بودن جنبش



زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!



فعالین سوسیالیست و کار مخفی

یک مبارزه متشکل و برنامه‌دار، صرفاً بسط آگاهی و اشاعه هرچه وسیع‌تر ایده‌های انسان دوستانه سوسیالیستی نیست. عبارت دیگر کمونیستها طبقه کارگر را ابتدائاً سوسیالیست نمی‌کنند که پس از ایمان به بر حق بودن سوسیالیسم در برپایی آن کوشش کنند! نقطه اتکای فعالین سوسیالیست، نیاز طبقه کارگر به رهائی از شرایط فلاکت‌بار سرمایه‌داری است. این، تضاد روزمره نیروی کار و غارت‌گری سرمایه است که در هر قدم طبقه کارگر را وامیدارد ب فکر چاره‌ای باشد. در ذهن طبقه کارگر مانند هر گروه اجتماعی دیگری، راه حل های متفاوتی متبادر می‌شود. راه حل هائی که از چانه‌زنی بر سر دستمزد و احقاق حقوق فردی شروع میشود و سپس در تکامل خودش ممکن است به ایجاد تشکل های کوچک و بزرگ مانند سندیکا و اتحادیه ها برای اعمال فشار و چانه‌زنی دسته‌جمعی، به سطح مبارزه صنفی و اتحادیه‌ای متشکل ارتقا یابد.

در این پروسه تکامل آگاهی، فعالین سوسیالیست (مثلاً هسته مخفی فعالین ما) بوسیله انتشار شب‌نامه، نشریه محلی و یا صحبت‌های شفاهی .. ضمن تشریح جایگاه و اهمیت متشکل شدن برای کارگران محیط خویش، راه‌های ایجاد این تشکل ها را بحث کرده و نشان می‌دهند. این پروسه آماده سازی در کنار وجود دائمی زمینه‌ی عینی این نیاز یعنی مبارزه تعطیل ناپذیر طبقاتی و در کنش و واکنش میان عناصر آگاه هسته سوسیالیست و عقل جمعی کارگران پیشرو .. به ابداع راه حل‌های گوناگون منجر میشود راه حل هائی مثل: ایجاد شرکت تعاونی مصرف، صندوق همیاری مالی و یا سندیکا و غیره .. که همگی محمل و ابزاری برای مبارزه متشکل این بخش از طبقه کارگر و پله‌ای برای برداشتن گام‌های بعدی بسمت تشکل های عالیتر خواهند بود.

آیا برای این مبارزه تشکل هائی چون سندیکا، اتحادیه ... بسنده نیست؟

در خلال پروسه هر مبارزه محلی، برخی از فعالین محلی طبقه کارگر چه بخاطر شجاعت و صراحتشان در ابراز عقیده، چه در اثر راه نمود های بموقع و پیشنهادات کارسازشان و چه بخاطر خوش‌نامی و داشتن نوعی نفوذ و محبوبیت شخصی در اذهان کارگران، بتدریج به‌جلو رانده می‌شوند. بسیاری از کارگران از آنها حرف‌شنوی دارند و بنوعی آنها را کاندیدای اداره و رهبری حرکت مشخصی میکنند. هسته سوسیالیستی مخفی محل حتماً باید با شناخت از این پیشروان با آنان روابطی نزدیک و تفاهم‌آمیز داشته‌باشد. رهبری و هدایت مبارزه کارگران محلّ عمدتاً در گرو هدایت کردن این پیشروان عملی است. و بالاخره در مورد این پیشروان باید به دو نکته توجه کرد:

۱- این پیشروان خلق الساعه نیستند و ناگهان ظهور نمی‌کنند. یکی از نتایج یکدوره مبارزه هدایت شده هسته سوسیالیستی در محل، تبلور و ظهور پیشروان عملی کارگران است. کار آگاه‌گرانه این هسته کمک میکند که رهبرانی هرچه پخته تر و مؤمن تر به اهداف طبقه کارگر بجلو رانده شوند و این همه، واکنش آگاهی رو به‌گسترش این کارگران در مقابله با شرایط عینی مبارزه طبقاتی است. برای مثال تبلور (لخواسا) بعنوان یکی از رهبران علنی کارگران کشتی سازی در لهستان، نشان دهنده درجه کارائی (ویا بعکس ضعف) جنبش چپ محلی در مقابله با جریانات بورژوائی موجود بوده است، ولی روشن است که اگر این جنبش چپ از ظرفیت و توانائی بیشتری برخوردار بود، نتیجه حاصله نیز احتمالاً یک رهبر علنی کمونیست میبود و نه (لخواسا)..

”اتحادیه صنفی بعنوان نهاد، با وجود جامعه‌ی مبتنی بر تقسیم طبقاتی (و بازار آزاد) سر ستیز ندارد بلکه بیشتر بیانگر واقعیت آنست. از این رو اتحادیه های صنفی هرگز بخودی‌خود نمی‌توانند بعنوان پیکان های پیشرفت بسوی سوسیالیسم مطلوب باشند. آنها بنا بر ماهیتشان با سرمایه‌داری جوش خورده‌اند و فقط می‌توانند در درون این نظام داد و ستد کنند ولی نمی‌توانند جامعه را دگرگون سازند.“ (به نقل از مقاله: ”حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی“ - پری اندرسون)

فعالیت صنفی یعنی گرفتن امتیازات هرچه بیشتری از سرمایه‌داری، که بخودی‌خود به هیچ نوعی از سوسیالیسم منجر نمی‌شود! این فعالیت فقط بدرجائی قادر است برای کسب برخی حقوق طبقه کارگر مفید واقع شود. با این حال باید توجه داشت که اثر جنبی این فعالیت از فواید مستقیم آن کم ارزشتر نیست و آن منعکس کردن اثرات اتحاد طبقاتی کارگران و نمایش نقاط قدرت و ضعف آن بعنوان سلاح هائی قابل استفاده در نبرد طبقاتی است. کارگران در جریان مبارزه صنفی قادر می‌شوند قدرت طبقاتی خود را در وحدت با یکدیگر و همچنین در پروسه تولید لمس کنند. کارگران در تشکل های صنفی، خویشتن را بعنوان یک طبقه بامناف مشترک، طبقه‌ای در مقابل و بر علیه مناسبات سرمایه‌داری باز می‌یابند و نقش فعالین سوسیالیست طبقه کارگر عینی کردن همین نتیجه‌گیری، ترسیم اهداف آینده و مسیر یگانه‌ایست که در طی آن طبقه کارگر با منقرض کردن شیوه تولید سرمایه‌داری، کل جامعه را به سوسیالیسم رهنمون خواهد شد.

فعالین سوسیالیست و کار مخفی

۲- نکته دیگر اینکه این پیشروان علنی کارگران، نه تنها لزوماً سوسیالیست نیستند (طبعاً اگر باشند چه بهتر ..) بلکه اساساً رهبرانی ازلی، ابدی نیز نیستند و بهمان نسبت که سطح مبارزه کارگران محل ارتقاء یابد، نیازهای مبارزه این کارگران نیز به تناسب افزایش می‌یابد و بتدریج به هدایتی بیش‌ازپیش برنامه ریزی شده و رهبرانی آگاهتر محتاج خواهند بود.

بحران جهانی سرمایه‌داری بخش‌های بزرگی از جهان را فلج کرده و اینجا و آنجا کابوس خیزش‌های عمومی مردم، خواب از چشم دیکتاتورها گرفته است.

شاید در دهه نود برای جنبش کارگری ایران فرصت طلایی دیگری بدست آید!

با آرزوی اینکه جنبش سوسیالیستی این فرصت را از دست ندهد!

زیر نویس

* در بعضی متون سیاسی چپ، بحث "تلفیق فعالیت علنی و مخفی" طوری مطرح می‌شود که گویی بمعنی آمیختن این دو نوع فعالیت (علنی) و (مخفی) در یک شخص، یک فعال سیاسی است!

ولی لازم به یادآوری است که سنتاً و بدرستی، این مبحث در ارتباط با دو دسته متمایز فعالیت‌های یک حزب واحد و تلفیق و هماهنگی این دو نوع فعالیت در حزب مزبور و در خدمت اهداف برنامه‌ای حزب مطرح می‌گردد. در واقع حزب کمونیست میکوشد که فعالیت‌های بخش علنی‌اش را که توسط فعالین شناخته‌شده و علنی انجام میشود با فعالیت‌های بخش مخفی حزب هماهنگ سازد تا تلفیق ایندو (تلفیق فعالیت علنی و مخفی) در خدمت پیشبرد استراتژی واحد حزب باشد.

ناتوانی در سیاست، قدرت نمایی در هرزه گویی

۶) اما آن دیگرانی که طراحان و مشوقان این کمپین هرزه گویی به اتحاد سوسیالیستی هستند این قدر غیرسیاسی نیستند. آن دیگران از سر لج با اتحاد سوسیالیستی کارگری نیست که در عمل به سیاست‌های راست در غلظیده اند. سیاست واقعی آنها تقویت فعالان کارگری غیرسوسیالیست و حتی غیرسیاسی به بهانه‌دفاع از "جنبش کارگری علی العموم" است، نه تقویت جناح سوسیالیست آن. سیاست واقعی آنها در قبال "سالی‌داری سنتز" و مداخله آمریکا در جنبش کارگری کج دار و مریز است، نه خنثی کردن و مقابله. سیاست واقعی آنها در جنبش دانشجویی اتحاد همگانی است، نه تأمین هژمونی استراتژی طبقه کارگر توسط دانشجویان سوسیالیست. اما این ها قدرت دفاع از سیاست‌های واقعی‌شان را ندارند، بنابراین تنها راه شان این است که در عمل مشغول همین سیاست‌ها باشند، بی آنکه جسارت دفاع نظری از عملکرد شان را داشته باشند. (برخلاف بسیاری از جریان‌ات چپ که چنین سیاست‌هایی را با سنت‌های جا افتاده نظری و سیاسی تبیین و تبلیغ می‌کنند، و تناقضی هم بین حرف و عمل شان نیست.)

کمپین هرزه گویی در خدمت راست روانی است که نه جسارت و نه توان سیاسی دفاع از عملکرد شان را دارند، و بنابراین ناگزیر از چپ نمایی اند. کمپین هرزه گویی در خدمت سانتریسمی است که ناگزیر است در حرف چپ بنماید اما در عمل راست است. سانتریسمی که حاضر است بر کاغذ مدام سوسیالیسم و کارگر بنویسد، اما در عمل تقویت هر جریان و حتی هر روشنفکر درجه سوم بی ربط به سوسیالیسم و کارگر را به نفع خود می‌یابد. سانتریسمی که به جنبش کارگری قسم

می‌خورد تا در عمل فعالان چپ را زیر فشار بگذارد. سانتریسمی که از "جنبش" حرف می‌زند تا سیاست‌های سوسیالیستی‌ای را که یگانه راه پیشروی همانجنبش است ایزوله کند. سانتریسمی که عاشق لنینیسم است، اما از عضو یک سازمان لنینی بیزار است.

جایگاه سیاسی کمپین هرزه گویی به اتحاد سوسیالیستی کارگری دقیقاً این است که به آنها که توان سیاسی دفاع از فعالیت‌های راست خود را ندارند، به این دلیل‌نیز به چپ نمایی دارند، در پناه این کمپین فرجه امنی برای پیشبرد سیاست‌های راست روانه شان می‌دهد. سانتریسم امیدوار است که با شیوه هرزه گویی سیاست‌های تثبیت شده جناح چپ جنبش کارگری را مخدوش و مبهم کند، تا سیاست‌ها و مواضع عملی راست روانه خود را به صرف حرف‌افری در مورد سوسیالیسم و کارگر، با عنوان "چپ" به جنبش کارگری عرضه کند. به همه این دلایل، ما مقابله با این کمپین را امری ضروری برای تفکیک سوسیالیسم کارگران و جناح چپ جنبش کارگری از مدعیان دروغین سوسیالیسم و طبقه کارگر می‌دانیم.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

۱۳ سپتامبر ۲۰۱۱

تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

تلفن:

0046-739-397-143

زننده باد انقلاب کارگری!

هستند، در ادامه این اطلاعیه به اختصار بیان کنیم.

(۳) نوشته اخیر بهرام رحمانی در صفحه آخر می پرسد: "نمی دانم آیا حمله به بهروز خباز، آن هم به دنبال کناره گیری محمود صالحی از کمیته هماهنگی، تصادفی است و یا زمینه ساز ماجرای دیگر؟" اگر آقای رحمانی واقعا این سوال را داشت، مثل بقیه آدم های معمولی در چنین مواردی، می توانست از کسانی بپرسد که ممکن است پاسخش را بدانند، و دلیلی نداشت مقاله ای مملو از ناروا و ناسزا به اتحاد سوسیالیستی بنویسد. اما ایشان سوالی ندارند. در همان سطور اولیه مقاله می نویسد: "تقابل تازه گرایشات در کمیته هماهنگی با استعفا محمود صالحی و تحت فشار قرار دادن بهروز خباز به ویژه به دلیل ورود او به بحث معروف «سولیداریتی سنتر» است." ایشان سوالی ندارند، بلکه تحلیلی از "تقابل گرایشات در کمیته هماهنگی" دارند که مبتنی است بر کنار هم قرار دادن استعفای آقای محمود صالحی، و پلمیکی که بین آقای خباز و آقای سهرابی در گرفته. اینجا بحث بر سر درستی یا نادرستی چنین "تحلیلی" نیست. هرکس حق دارد هر شیوه تحلیلی را که می پسندد اتخاذ کند، و شیوه "تحلیل" آقای رحمانی هم ترکیب هر آنچه است که همزمان به چشمش می خورد. آقای رحمانی مختار است که بر مبنای تحلیلش به "تقابل گرایشات" در هر جمعی و هر کمیته ای قائل باشد. طبیعی است که در میان آدم هایی که یک هدف مشترک را تعقیب می کنند همیشه برای یافتن بهترین راه رسیدن به هدف مشترک نظرات متفاوتی وجود داشته باشد، و معمول این است که آدم ها در این شرایط با همدیگر بحث می کنند. معنای "گرایشات" همین است، و برای آقای رحمانی هم که قائل به "تقابل گرایشات" است هیچ چیز طبیعی تر از این نیست که بخواهد آن گرایشی را که برای تحقق هدف مشترک کارآتر می داند تقویت کند. در چنین شرایطی آدم های معمولی تلاش می کند به نفع گرایشی که صحیح تشخیص می دهند دلیلی بیاورند، یا نقطه ضعفی را در بحث گرایش مقابل نشان دهند. و اگر استدلال خوب و

ناتوانی در سیاست، قدرت نمایی در هرزه گویی

اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری در مورد نوشته اخیر آقای بهرام رحمانی

۱۳ سپتامبر ۲۰۱۱

شخصی است، وقتی هرزه گویی محتوا و جایگاه سیاسی نداشته باشد، ما واکنشی نشان نمی دهیم. چرا که بیشتر هم گفته ایم که برای ما عرصه سیاست عرصه مسابقه کسب محبوبیت نیست. ما بر مبنای مواضع سیاسی ای که مدلل کرده ایم، و برای تحقق اهداف سیاسی ای که به روشنی اعلام کرده ایم مبارزه می کنیم. در راه این مبارزه برای ما تحمل فشار کینه ورزی به سازمان ما و تعرض به حرمت چهره های ما، در مقایسه با فشار سرکوب سیاسی و تخریب فیزیکی و عصبی که فعالان سوسیالیست در داخل کشور باید تحمل کنند، کار دشواری نیست. اما کمپینی که اکنون فاز علنی اش شروع شده، علیرغم اینکه محرک کسی که سوت علنی شدن این کمپین را زده چه اغراض شخصی و غیرسیاسی باشد، جایگاهی سیاسی بمراتب فراتر از هرزه گویی به اتحاد سوسیالیستی و تخریب چهره های آن دارد.

بنابراین ما اینجا اولاً، به دیگر اعضا و طراحان این کمپین که فعلا در سایه ایستاده اند صراحتاً اعلام می کنیم که پاسخ تک تک موارد شایعه پراکنی، بهتان ها، و هرزه گویی های آنها را علناً و با استدلال خواهیم داد تا از اهداف سیاسی ای که با این کمپین دنبال می کنند پرده برداریم، و محتوای سیاسی پنهان این اعمال سخیف را در معرض دید عموم قرار دهیم. ثانیاً، ما خود را ملزم می دانیم که در شرایط سیاسی خطیر ایران، و با توجه به وظایف عظیمی که بر دوش فعالان سوسیالیست کارگری قرار دارد، دلایلی که ما را می دارد تا بخشی از انرژی طبعاً محدود خود را به مقابله و افشا این کمپین اختصاص دهیم برای همه فعالان سوسیالیست کارگری، برای همه دوستداران طبقه کارگر، و برای همه آنها که به درست نگران حضور موثر چپ در چنین شرایط خطیر جهانی و کشوری

نوشته بهرام رحمانی ("حمله به بهروز خباز چه پیامی دارد؟"، ۱۳ سپتامبر، سایت های اینترنتی) به بهانه نامربوطی به هرزه گویی به اتحاد سوسیالیستی کارگری پرداخته است. کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی لازم می داند که طی این اطلاعیه زاویه برخورد خود به نوشته آقای بهرام رحمانی را برای اطلاع کلیه فعالان سوسیالیست و جنبش کارگری اعلام کند.

(۱) نوشته اخیر بهرام رحمانی آغاز کمپین فحاشی جدیدی علیه اتحاد سوسیالیستی نیست. این کمپین مدتهاست که به طور درگوشی و نیمه مخفی در محافل خارج کشور، و در مواردی که دستشان رسیده در داخل کشور نیز، دنبال می شده است. آماج این کمپین نیز فقط اتحاد سوسیالیستی و اعضا شناخته شده آن نیستند، بلکه تخریب کلیت گرایش سوسیالیستی کارگری و فعالان آن را هدف دارد. تا کنون شیوه کار این کمپین شفاهی بود. تاکنون شیوه کارشان غیبت، دو بهم زنی، و بدگویی پشت سر ما بود، و وقتی مچ شان را می گرفتند انکار رسمی و "منظورم این نبود". با انتشار نوشته آقای رحمانی این کمپین وارد فاز علنی می شود. ما علنی شدن این کمپین هرزه گویی را مفید می دانیم، چون طراحان و اعضای آن دیگر نمی توانند به نعل و به میخ بزنند، و محتوای سیاسی این کمپین و مواضع آنهاحالا در معرض قضاوت فعالان سوسیالیست و تمامی جنبش چپ قرار خواهد گرفت.

(۲) آنها که صحنه چپ ایران را دنبال می کنند می دانند که در ده دوازده سال اخیر کمپین فحاشی و ترور شخصیت علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری و اعضایش پدیده ای است که به طور موسمی هر از گاهی به بهانه ای به راه می افتد. و هم آنها دیده اند که وقتی این فحاشی و شایعه پراکنی صرفاً ابراز احساسات فردی و کینه



ناتوانی در سیاست، قدرت نمایی در هرزه گویی

مفیدی کرده باشند لابد آنها که مستقیماً در گیر "تقابل گرایشات" هستند و در مقام تصمیم گیرنده قرار دارند از آن استفاده می کنند. آقای رحمانی هم می توانست همین شیوه را در پیش بگیرد؛ یعنی کاری که بیش از دو قرن است همه کسانی که در عرصه سیاست می خواهند تأثیری بگذارند به آن مشغول بوده اند، و امروز هم در دنیای معاصر نه فقط احزاب و سازمان های سیاسی، بلکه تبلیغات رسانه ها و نظریه پردازی تنورسین ها و فعالیت های مطبوعاتی و ادبی روشنفکران و نویسندگان به همین ترتیب در جدال های ایدئولوژیک و سیاسی جامعه و طبقات دخالت می کنند. اما آقای رحمانی این کار را نمی کند، بلکه با مقدمه "تقابل گرایشات"، لگام گسیخته به اتحاد سوسیالیستی کارگری می تازد.

۴) آقای رحمانی که با گمانه زنی "تقابل گرایشات" را بمنزله فاکت عرضه می کند، ممکن است به همین شیوه گرایشی را که نمی پسندد تماماً ملهم از اتحاد سوسیالیستی محسوب کرده باشد، و به این دلیل پای ما را وسط کشیده باشد. اگر این چنین بود، قاعدتاً می بایست به نقد آن مواضع ما که نادرست و مضر می شمارد می پرداخت؛ اما او چنین نمی کند. رحمانی که تحلیل مبتنی بر حدس و گمان خود را بجای فاکت "تقابل گرایشات" می گذارد، بجای نقد مواضع اتحاد سوسیالیستی نیز طیف رنگارنگی می نشاند که از تحریف تا قلب واقعیت، از دروغ آشکار تا دروغ شاخدار، از سخن چینی تا ترور شخصیت، از جعل رویدادهای گذشته تا وارونه سازی رویدادهای جاری، و از تکرار شایعات رسوا تا نیش قبر بهتان های هفت کفن پوسانده را در بر می گیرد. (تنها در افزوده ایشان به سبد اتهامات باطله این است که نامه رسمی سازمان ما را به کمیته مرکزی حزبی که خود آقای رحمانی

در آن مقطع در آن عضویت داشت، اکنون "توطئه مخفیانه پلیسی در مورد من" می خواند! چرا که خواهان اظهار نظر رسمی حزب مربوطه در مورد درافتاشی های ایشان بمنزله عضو کمیته مرکزی اش شده بودیم.)

آیا واقعا قرار است این حرف ها و این شیوه ها با سیاست های اتحاد سوسیالیستی کارگری مقابله کند؟ ظاهراً آری، و نوشته آقای رحمانی مشخصاً مواضع ما در سه مورد را ذکر می کند: نقد ما به جریان موسوم به "لغو کار مزدی"، افشاگری و مقابله ما با "سالیاداری سنتز" و تلاشش برای نفوذ در جنبش کارگری، و موضع ما در قبال عملکرد فرقه حکمتیست ها در جنبش دانشجویی و تشکل دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب. آری، بهرام رحمانی این سه مورد را ذکر می کند، اما می پندارد که با هرزه گویی می تواند سیاست ها و مواضع ما در قبال چنین نقطه عطف هایی در جنبش کارگری و جنبش چپ را بی اعتبار کند، بی آنکه کلمه ای راجع به محتوای این سیاست ها گفته باشد. بهرام رحمانی می پندارد که با افراط در هرزه گویی می تواند جوئی خلق کند تا سیاست های امروز ما را در قبال جنبش کارگری و جنبش انقلابی جاری از موضوع مباحثات خارج کند. این حق طبیعی هر کسی، از جمله بهرام رحمانی، است که مواضع و سیاست های دیگری را برای جنبش کارگری یا دانشجویی درست بداند؛ اما بهرام رحمانی نیز باید بیاموزد که نمی تواند ناتوانی خود را در مدلل کردن سیاست های مطلوبش، ناتوانی خود را در انتقاد سیاسی از مواضع ما، با افراط در هرزه گویی و بهتان به ما جبران کند.

بهرام رحمانی نقطه شروع اظهار دلواپسی برای "تقابل گرایشات" است، و این شیوه تعرض به اتحاد سوسیالیستی را برای تضعیف گرایشی که نمی پسندد اکنون اجتناب ناپذیر یافته. به آقای رحمانی باید بگوئیم: اولاً، برداشت ایشان از نقش ما در تقویت گرایشی که او نمی پسندد به هر درجه واقعیت داشته باشد، به همان درجه مایه افتخار ماست. ثانیاً، آیا بهرام

رحمانی واقعا امیدوار است که در نتیجه این شیوه مقابله با سیاست های ما، گرایش مورد بغض ایشان از مواضع دست بشوید؟! بهرام رحمانی قیاس به نفس کرده است.

۵) شیوه هرزه گویی بهرام رحمانی نتیجه ناتوانی سیاسی اوست. رحمانی این جسارت را ندارد که مواضع سیاسی مطلوبش را به روشنی حتی طرح کند. این است که در عین اینکه هدف هرزه گویی او بی اعتبار کردن سیاست های ما در سه مورد "لغو کار مزدی"، "سالیاداری سنتز"، و عملکرد فرقه حکمتیست در جنبش دانشجویی است، اما ابدا سیاست های آلترناتیوی در این موارد را نمی تواند طرح کند. حتی خود را ناگزیر می بیند که بگوید خود او نیز با جریان "لغو کار مزدی" اختلافاتی دارد و با نفوذ "سالیاداری سنتز" در جنبش کارگری هم البته موافق نیست. اما، آقای رحمانی، این طور نیست. نه فقط نوشته های شما در باب "دادگاه ناحیه فلان سقز" در گرماگرم کشمکش با محسن حکیمی هنوز روی برخی سایت ها باقی مانده است، امروز هم دارید شفاعت محسن حکیمی را برای کارگران می کنید. به همین سیاق، همین نوشته اخیر شما دفاع آشکار از مهدی کوهستانی است که حتی اتحاد بین المللی هم از او فاصله گرفت. (شاید چون فشار فعالان جنبش کارگری در این موارد را حس می کنید؛ کما اینکه در مورد جنبش دانشجویی، که امروز بروز بیرونی ندارد، اکنون هر چه از دهانتان در می آید به دانشجویان سوسیالیستی می گویند که در روز خودش مانع شدند تا حضور چپ در دانشگاه ها با سقوط فرقه حکمتیست به محاق بیفتد.) حتی اگر این ادعای آقای رحمانی را بپذیریم که او علیرغم حمله به اتحاد سوسیالیستی در موارد سیاست ما در قبال جریان "لغو کار مزدی" و "سالیاداری سنتز"، خودش نیز ملاحظاتی بر اینها داشته، این تنها وضع او را بدتر می کند. چرا که فقط می توان نتیجه گرفت که بهرام رحمانی این قدر غیرسیاسی است که از سر لج و لجبازی با اتحاد سوسیالیستی حاضر است در عمل خلاف باورهایش موضع بگیرد.

بهرام رحمانی زیر آوار دروغ ...

فعال نیروهای جنبش کارگری کمونیستی و فعالین سیاسی آزادی خواه و برابری طلب از داخل و خارج کشور، از طرق مختلفی چون تلفنی، امیلی، سفارش و دیدار حضوری به من توصیه و پیشنهاد کرده اند که بیش از این به این فحاشی ها جواب ندهم و ادامه آن مضر است. "اما با این وجود، اگر رفقای که در این کمپین هیچ نقشی نداشتند اما احتمالاً با خواندن جواب های من به این کمپین فحاشی، ناراحت شدند و انتقاد دارند، صمیمانه پوزش می خواهم!"

روز یکشنبه بهرام رحمانی به دروغ ادعا کرده بود که می کوشیده تا "بسیاری از رفقا و دوستان فعال جنبش های اجتماعی در داخل و خارج کشور" و همچنین "سازمان ها و احزاب و فعالین و نیروهای سیاسی چپ و کمونیست" که می خواستند حمایت علنی خود را از پرونده سازی های او ابراز دارند، برحذر بدارد چرا که برای آبرو داری نزد در و همسایه هم که شده اعلام پایان دادن به دروغگویی هایش علیه فعالین گرایش چپ جنبش کارگری نمی خواسته نشانه ضعف و شکست اتهام زنی هایش تلقی گردد. اما، دوشنبه روز بدی بود. روز اعتراف بهرام رحمانی به دروغگویی. روز دوشنبه، وی ناچار شد بنویسد که "اکنون باز هم بسیاری از رفقا تاکید داشتند مطلبی را که دیروز نهم اکتبر، به نام «رضا مقدم در راه دادگاه انقلاب اسلامی!» منتشر کرده ام و در پایان آن تاکید نموده ام که دیگر بیش از این به این کمپین فحاشی علیه خود ادامه نخواهم داد، آن را به صورت جداگانه هم منتشر کنم. چون که آن موضع در آخر آن مطلب آمده و چندان برجسته نیست". وی همچنین مجبور شد تا علناً به دروغگویی روز گذشته اش اعتراف کند که نه تنها حمایتی در کار نبوده است که وی آنها را بر حذر بدارد بلکه حتی مدافعان و مشوقانش هم دیگر ادامه یاره گویی هایش را مضر می دانند. نه تنها این بلکه بهرام رحمانی علناً ناچار شده از مدافعان و مشوقان و رفقاییش که از خواندن دروغهای تهوع آورش ناراحت شده اند پوزش (البته از نوع صمیمانه اش) بخواهد.

در تمام این سالهایی که بهرام رحمانی بعنوان عضو شاخص محافل بدگویی و بهتان زنی سرگرم پرونده سازی علیه فعالین گرایش چپ

و سوسیالیست جنبش کارگری بود و ما با بی اعتنایی به وی وقعی نمی گذاشتیم، می دانستیم که پرنسپ های سوسیالیستی همواره یک عامل کنترل کننده برای رفتار و اخلاق سوسیالیستهاست و آقای رحمانی فاقد آن است. ایشان در نوشته روز دوشنبه اش (امر مبارزه طبقاتی مقدم بر هر کشمکش فردی و جمعی است!) فلسفه حاکم بر رفتارش را اعلام کرده و بدین نحو بر بی پایه بودن اتهامات و پرونده سازیهایش علیه جناح سوسیالیست جنبش کارگری اذعان داشته است. از نظر بهرام رحمانی که خودش را در بین سوسیالیستها جا زده "ما روشن است که در بین دعوا کسی نرخ تعیین نمی کند." مطابق همین فلسفه رفتاری است که وی خود را مجاز می داند تا "در دعوا" علیه مخالفانش به هر دروغگویی، اتهام زنی، پرونده سازی، ساختن فرزند کمانگر و محسن حکیمی جعلی، سوء استفاده از موقعیت دبیریش در کانون نویسندگان در تبعید و غیره متوسل شود. اکنون بهرام رحمانی علناً اعلام کرده است که چرا نباید از وی داشتن یک وجدان حقیقت جو را انتظار داشت. نزد فعالین سوسیالیست جنبش کارگری حقیقت همیشه انقلابی است و حقیقت جویی در مرکز تحلیلهایش قرار دارد. طبقه کارگری که حتی از داشتن تشکلهایش محروم است چه نقطه اتکایی بالاتر از حقیقت جویی می تواند داشته باشد؟

با این نوشته اتحاد سوسیالیستی کارگری دیگر مستقیماً بحثی با بهرام رحمانی نخواهد داشت. ما هیچگاه بهرام رحمانی را طرف بحث خود ندانسته ایم. وی همیشه خودش را قاطی بحثهایی کرده است که ما با دیگران داشته ایم. این بار هم اتهام زنی و فحاشی های بهرام رحمانی به ما هنگامی شروع شد که تلویزیون کومه له در پی اطلاعیه کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، مصاحبه بهروز خباز را از روی سایت خود حذف کرد! بهرام رحمانی خاکریز اول بود و با فروریختن آن سپاه پنهان این کمپین رسوا گریخت. وی حتی در لیست دشمنان ما هم قرار نداشت و ندارد. بهرام رحمانی ارزانی آنهایی که با وی حشر و نشر و همکاری سیاسی دارند.

این قبیل کمپین ها نمی تواند، کما اینکه نتوانست، سابقه و دستاوردهای سوسیالیسم کارگری را در نقطه عطف های جنبش کارگری و جنبش دانشجویی خدشه دار کند. ما به مرور و در فرصت ها و مناسبت های دیگری کارنامه جدال های سیاسی سوسیالیسم

به پیش!

کارگری با چپ خرده بورژوازی و غیر کارگری را از نظر تاریخی و تحلیلی مرور خواهیم کرد.

پیوست ها:

۱ - خبر دستگیری محسن حکیمی و اطلاعیه کانون درباره آن

سایست جرس

بازداشت یک فعال سیاسی دیگر؛ محسن حکیمی فعال رسانه ای

چهارشنبه، ۱۳ مهر، ۱۳۹۰

چکیده: وی از جمله جوانان همسو با نهضت آزادی بود که پس از انتخابات ۸۸ و در جریان بازداشت های گسترده غیرقانونی بازداشت شد....

محسن حکیمی از کنشگران مدنی و جوانان نزدیک به نهضت آزادی ایران نیز بازداشت شد. به گزارش جرس، محسن حکیمی از فعالان حوزه تکنولوژی ارتباطات و کارشناسان حوزه اینترنت و فعالان رسانه ای، امروز در دور جدید بازداشت فعالان رسانه ای و روزنامه نگاران بازداشت شده است.

محسن حکیمی، فرزند یکی از اعضای فعال و قدیمی نهضت آزادی ایران، و خود از جوانان نزدیک به این جمعیت سیاسی است. وی سال ۸۸ نیز چند هفته بازداشت بود. وی از جمله جوانان همسو با نهضت آزادی بود که پس از انتخابات ۸۸ و در جریان بازداشت های گسترده غیرقانونی بازداشت شد.

دستگیری- نویسندگان و روزنامه نگاران در جمهوری اسلامی ایران

کانون نویسندگان ایران در تبعید

در اخبار روز سیزدهم مهر ماه ۱۳۹۰، آمده است که محسن حکیمی نویسنده و از اعضای کانون نویسندگان ایران، محمد حیدری و مهدی افشارنیک از روزنامه نگاران فعال به یک باره دستگیر شده اند.

پرسش این است که چرا؟

ظاهر قضیه این است که هیچ رویداد تازه ای پیش نیامده که دستگیری کنونی نویسندگان و روزنامه نگاران را توجیه کند؛ ولی، واقعیت این است که رژیم تبه-کار جمهوری اسلامی همیشه ترفندی در آستین دارد و همواره در پی پیش گیری از رویدادهاست تا حاکمیت سراپا نکبت و تیره -روز- خود را از مهلکه ای که به آن دچار

بهرام رحمانی زیر آوار دورغهای خودش مدفون شد

رضا مقدم، ۱۸ اکتبر ۲۰۱۱

آقای بهرام رحمانی در زیر آوار سنگین دروغهای خودش مدفون شد. ایشان دو روز متوالی (یکشنبه ۱۷ و دوشنبه ۱۸ مهر) هر روز اطلاعیه ای داد و در هر دو نوشت که این که با این نوشته از کمپین هرزه گویی به اتحاد سوسیالیستی کارگری دست بر می دارد! ما هیچگاه مایل نبودیم با آقای رحمانی طرف بحث شویم، و علل سیاسی ای که ما را واداشت این بار به هرزه گویی هایش پاسخ دهیم را در اطلاعیه کمپیه اجرایی مان (ناتوانی در سیاست، قدرتنمایی در هرزه گویی) ذکر کرده ایم. حالا که ایشان خود اعتراف می کند که قافیه را باخته و دست از این هرزه گویی ها بر می دارد، ما خوشحالیم که می توانیم بجای پاسخگویی به بافته های ایشان مستقیماً به مضامین سیاسی ای که در پشت این کمپین پنهان بود، بپردازیم.

دروغگویی، اتهام زنی و پرونده سازی بهرام رحمانی برای فعالین جناح چپ جنبش کارگری چنان مشمزه کننده بود که حتی مشوقان و مدافعانش را سرافکنده و شرمسار ساخت. بهرام رحمانی با الگو برداری از روزنامه کیهان و حسین شریعتمداری با پرونده سازی برای فعالین جناح چپ جنبش کارگری آغاز کرد و با الگو برداری از طائب که برای سرپوش گذاشتن بر کشتن فجیع ترانه موسوی (یکی از کشته شدگان اعتراضات مردم ایران در تابستان ۸۸) یک ترانه موسوی جعل کرد، پیش رفت. بهرام رحمانی ابتدا یک فرزند کمانگر که فی الحال زنده و دانشجوست را بجای معلم جانباخته فرزند کمانگر جعل کرد و شعرش را علیه ما بکار برد. در ادامه بهرام رحمانی در لباس دبیر کانون نویسندگان در تبعید یک محسن حکیمی که از فعالین جوان

دارند که کاش خبر دستگیری محسن حکیمی صحت داشت و به این افلاس سیاسی نمی افتادند و به همین علت اینها تا امروز، ۲۶ مهر ماه، (۱۲ روز بعد اطلاعیه کانون) هنوز خبر دروغ خود را تصحیح نکرده اند. هر فرد و نهاد و سازمانی ممکن است به اشتباه خبر نادرستی را منتشر کند. در همه فرهنگها، مکاتب و مذاهب تأیید خبر بد، در اینجا دستگیری فعالین سیاسی، با اظهار تاسف همراه است و تکذیب خبر بد همراه با مسرت و شادمانی است. چرا ۱۴ روز است کانون نویسندگان در تبعید و بهرام رحمانی با شادی و خوشحالی خبر خوش دستگیر شدن محسن حکیمی را همراه با اظهار تاسف از اینکه چنین خبر نادرستی را منتشر کرده و باعث ناراحتی فعالین اپوزیسیون شده اند، اعلام نمی کنند؟ به یک دلیل ساده. حقیقت به نفع فعالین سوسیالیست جنبش کارگری است و آقای رحمانی، همانطور که همگان شاهدند، برای مقابله با آنها هر حقیقتی را کتمان می کند، به هر دروغی متوسل می شود و از هیچ نوع پرونده سازی ابا ندارد.

در نوشته ما قبل آخر بهرام رحمانی (رضا مقدم در راه دادگاه انقلاب اسلامی!)، یکشنبه هفدهم مهر ۱۳۹۰ - نهم اکتبر ۲۰۱۱) آمده است: "در روزهای اخیر، بسیاری از رفقا و دوستان فعال جنبش های اجتماعی در داخل و خارج کشور، از طریق امیل، تلفن و حضوری از من سؤال کرده اند که آیا مناسب است مطالبی علیه فحاشی های این محفل بنویسند؟ جواب و پیشنهاد صریح من به آن ها نه بود. در این جا نیز پیشنهاد من به سازمان ها و احزاب و فعالین و نیروهای سیاسی چپ و کمونیست این است که اهمیتی به فحاشی های این محفل ندهند."

اما درست فردای آنروز و در نوشته آخر وی (امر مبارزه طبقاتی مقدم بر هر کشمکش فردی و جمعی است!)، دوشنبه هجدهم مهر ۱۳۹۰ - دهم اکتبر ۲۰۱۱) آمده است: "در این مدت بسیاری از رفقای

نهضت آزادی است را بجای محسن حکیمی که مترجم و عضو کانون نویسندگان در ایران است جعل کرد، به دروغ خبر دستگیری وی را با امضای کانون نویسندگان در تبعید منتشر ساخت و با اتکا به این دروغ بزرگ خود ساخته علیه سوسیالیستهای جنبش کارگری، ننگ جعل آدم در مباحثات میان چپها را به نام خود به ثبت رساند و نوشت: «مادام که رضا می خواهد از من به کانون نویسندگان ایران شکایت ببرد خبر «خوشی؟!» هم به او بدهم. این خبر «خوش؟!»، این است که چند روز پیش مامورین امنیتی حکومت اسلامی، محسن حکیمی، عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران و فعال کارگری را همراه با چند روزنامه نگار دستگیر کرده اند، می توانید در این مورد به اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در تبعید مراجعه کنید. شما که چند سال پیش دشمنی خود با محسن حکیمی به اوج رسانده بودید و به او شورای نگهبان حکومت اسلامی خطاب می کردید اکنون فرصت خوبی است که پرونده او را هم سنگین تر کنید و فرصت را از دست ندهید!" (رضا مقدم در راه دادگاه انقلاب اسلامی! یک شنبه هفدهم مهر ۱۳۹۰)

همانطور که دوستان و مشوقان بهرام رحمانی شاهدند وی از هیچ و پوچ درباره دستگیری محسن حکیمی و واکنش ما یک داستان تخیلی بیمارگونه ساخته و علیه فعالین جناح چپ جنبش کارگری معرکه گرفته است. خوشبختانه محسن حکیمی دستگیر نشده و اگر هم میشد برای ما "خبر خوشی" نبود. دستگیری محسن حکیمی برای بهرام رحمانی خبر خوشی بود زیرا برای معرکه گیریش علیه فعالین سوسیالیست جنبش کارگری بدرد می خورد. الان که دروغ بودن خبر دستگیری محسن حکیمی آشکار شده بهرام رحمانی و شرکا عزا گرفته اند که چرا دستشان رو شده و آرزو